



www.ketab.ir



کتابخانه مجلس شورای اسلامی - سازمان اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران - سازمان اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران

صفهان؛ قالب نبیره‌های

عکس: حسین جابا انصاری

ناشر: سازمان فرهنگی تفریحی شهرداری اصفهان
مقدمه: غلامحسین ابراهیمی دینانی، همون، نور و مطلق
حسن بلخاری قهی

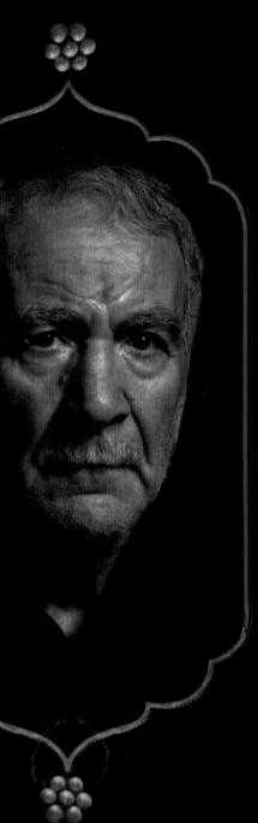
به همت: محمد علی ایزدخواستی
صفحه آرا: مسعود رضایی
طراح جلد: محمد توکلی
چاپ و صحافی: گروه هنری تبلیغاتی ناشر
چاپ اول: بهار ۱۳۹۵

تیراژ: پنج هزار جلد
شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۱۳۲-۱۷۲-۶

آدرس: خیابان باغ گل، سته، کتابخانه مرکزی شهرداری اصفهان
تلفن: ۰۳۱ ۳۲۲۳۱۰۸۶ - ۰۹۱۳۰۹۱۳۳۸۷
کد پستی: ۸۱۴۵۹۱۳۱۵۱ www.isfahan.ir

کلیه حقوق محفوظ است.

سرشناسه : جابر انصاری، حسین، ۱۳۳۶ - عکاس
عنوان و نام پدیدآور : اصفهان، قاب قیصر زه‌ای
مشخصات نشر : اصفهان : سازمان فرهنگی تفریحی شهرداری اصفهان، ۱۳۹۴.
مشخصات ظاهری : ۲۸۰ص: مصوبه (۱۳۹۴)
شابک : ۹۷۸۰۶۰۰-۱۳۲-۱۷۲-۶
وضعیت فهرست نویسی : فیپای مختصر
یادداشت: این مدرک در آدرس <http://opac.nli.ir> قابل دسترسی است.
شناسه افزوده : سازمان فرهنگی تفریحی شهرداری اصفهان
شماره کتابشناسی ملی : ۳۷۷۴۱۷۵



غلامحسین ابراهیمی

زمین و زمان دو عنصر اساسی برای زندگی بشر شناخته می شوند و بدون این دو عنصر بنیادی، زندگی در این جهان معنی معقولی ندارد. تاریخ و تمدن انسان نیز به زمان و زمین وابسته اند و همانگونه که تاریخ بدون زمان معنی پیدا نمی کند، تمدن نیز بدون زمین تحقق نمی پذیرد. با تعیین یافتن صورت گفتار و کردار انسان در طول زمان تاریخ بظهور می رسد و البته تاریخ که صورت گفتار و کردار انسان در طول زمان شناخته می شود در نسبت و ارتباطی که با زمین، یعنی جایگاه مکانی شخص پیدا می کند تمدن نامیده می شود بنابراین زمان و زمین با دربرداشتن انسان، منشأ پیدایش تاریخ و تمدن شناخته می شوند اما اگر از هستی انسان صرف نظر شود و گفتار و کردار او منطقی نگردد نه از زمان کاری بر می آید و نه زمین می تواند به پیدایش تمدن کمک کند. انسان از سیر در آفاق و انفس برخوردار است و همانگونه که در سیر افقی قطع طریق می کند و به تندی پیش می رود در سیر عمودی و انفسی نیز تیزپرواز است و در طی منازل و عبور از عوالم به مرتبه و مقامی می رسد که به جز خداوند تبارک و تعالی او را نمی بیند و او نیز جز به حق تبارک و تعالی نمی نگرند. این سرعت سیر و قدرت پرواز در دو جهت افقی و عمودی از ویژگی های انسان است و هیچ موجود دیگری از این توانایی شگفت انگیز برخوردار نیست. زمان با همه اهمیت بیش از اندازه ای که دارد و هیچ موجودی در این جهان از زیر سیطره آن بیرون نیست، برای انسان نوعی قید بوده و زنجیری است که به پای او بسته شده است. زمین نیز با همه گستردگی و فراگیری که دارد برای انسان نوعی قالب یا قفسی است که در آن محبوس گشته است، ولی انسان از طریق توانمندی علمی و قدرت آگاهی خود می تواند از زنجیر زمان و قفس زمین رهایی یابد و به مقامی که در زمین و زمان نمی گنجد واصل گردد.

وقتی از زنجیر زمان و زندان مکان سخن گفته می شود نباید چنین پنداشته شود که این دو عنصر اساسی و بنیادی جنبه سلبی دارند و سد راه تعالی و ترقی انسان شناخته می شوند زیرا انسان اگر به این جهان نمی آمد و از جاده لغزنده زمان و میدان ناهموار مکان عبور نمی کرد دایره وجودی او کامل نمی گشت و در قفس نزول و صعود تحقق نمی پذیرفت. درست است که هم زمان و هم زمین از مرزهای هستی شناخته می شوند ولی این گونه مرزی نشان از ورای خود دارد و اگر زمان و مکان از جمله مرزهای هستی شناخته می شوند نمی توان از ماورای مرزهای آن باطلیل باد و سخن به میان نیاورد. انسان نه تنها در جایی که با مرز روبرو می شود از ماورای آن مرز پرسش بعمل می آورد در مقام جستجو بر می آید بلکه حتی اگر صحنه ای را بدون کرانه ببیند باز هم می تواند بپرسد کدام کرانه ای است که ناپیدا است و نمی توان آن را مورد مشاهده قرار داد؟

سهم انسان از هستی گونه ای از کنجکاوی است که مرزها را در هم می زند و در بی کرانگی نیز به جستجوی مرز می پردازد و از حدود سخن به میان می آورد. علت این امر آن است که بی کرانگی به تجربه در نمی آید و انسان بدون تجربه نمی تواند در این جهان به زندگی ادامه دهد. انسان همواره تجربه می کند و بحکم این که به تجربه می پردازد در انتظار نتیجه آن تجربه به آینده می نگرند، البته معلوم است که در انتظار آینده بودن بدون پشت سر گذاشتن گذشته معنی پیدا نمی کند و انسان پیوسته در میان گذشته و آینده بسر می برد و از این خصلت نیز برخوردار است که می تواند به بی نهایت بزرگ و بی نهایت کوچک بیانديشد. تقابل های عمده و بنیادی دیگری نیز مطرح می شوند که انسان از آن ها آگاهی دارد و در میان آن ها زندگی می کند. آن تقابل های عمده به ترتیب عبارتند از:

۱. تقابل میان قبل و بعد؛

۲. درون و بیرون؛

۳. بالا و پایین؛

۴. حیات و مرگ؛

۵. دوستی و دشمنی.

آگاهی از تقابل میان قبل و بعد و بالا و پایین پیش از هر چیز دیگر از طریق تجربه به زمان و مکان بدست می آید البته در زمان بودن و هم زمان بودن نیز با یکدیگر تفاوت دارند و تقابل میان قبل و بعد به آنچه در زمان بودن خوانده می شود مربوط می گردد و به آنچه هم زمانی خوانده می شود مربوط نیست. در میان تقابل هایی که در اینجا مطرح گشت تقابل میان درون و بیرون اهمیت ویژه دارد و سیر هستی انسان در فاصله ای که میان این دو طرف به تصور در می آید قابل ارزیابی و اندازه گیری خواهد بود. پیش روی از بیرون به درون در عین این که از زمان و مکان آغاز می شود، بگونه ای صورت می پذیرد که ممکن است در قید طول و عرض آن ها باقی نماند همانگونه که یادآور شدیم رفتن انسان از بیرون به درون خود همان سیر از آفاق به انفس است و این سیر و سفر علاوه بر این که در دیان الهی مورد تأکید قرار گرفته است به ادبیات جهان نیز راه یافته و برخی از شعرا و ادبای بزرگ به بررسی آن پرداخته اند. کمدی الهی دانته و رساله الغفران ابوالعلائی معری در زمره این گونه از آثار شناخته می شوند. البته از کتاب ارداویرافنامه زرتشتی که به ایران باستان مربوط می گردد نیز نباید صرف نظر کرد. زیرا از نظر تاریخی نه تنها بر رساله الغفران معزی و کمدی الهی دانته تقدم دارد بلکه از آنچه همه شعرا و ادبا در این باب گفته اند مقدم بوده و از جهت سبک و اسلوب نیز بر آن ها برتری دارد.

به هر صورت آن جا که انسان از بیرون به درون خود می رود و از ظاهر به باطن کشیده می شود زمان زندگی او نیز تفاوت پیدا می کند و از زمان تقویمی و تاریخی به آنچه زمان موهومی خوانده می شود راه می یابد. از دهر به سرمد نیز مرحله ای است که ما اکنون درباره آن سخن نمی گوئیم. بنابراین همانگونه که انسان ظاهر و باطن دارد و باطن او نیز باطن دیگری دارد تا آنجا که به شماره در نمی آید.

زمان زندگی انسان نیز دارای باطن است که آن زمان باطنی، سرمد خوانده می شوند و اگر زمان دارای باطن است مکان نیز بدون باطن نیست و باطن مکان در لسان شریعت جایی بر رخ خدایان شده است از پهنای بهشت نیز به اندازه عرض آسمان ها و زمین سخن به میان آمده است و گفته شده است: ((و جنه عرض السموات و الأرض)) هستی دارای ظاهر و باطن است و آنچه از شیون هستی شناخته می شود نیز ظاهر و باطن دارد. آنچه نباید نادیده گرفته شود این است که ظاهر همیشه از سنخ باطن است و تفاوت میان آن ها فقط به درونی و بیرونی بودن است. نمود همیشه باطن بوده است و بود همواره بودی است که نمود دارد وقتی از پیدایی و پنهانی سخن گفته می شود این مسئله مفروض است که آنچه پیدا می شود از پنهان خود خبر می دهد و اگر پیدا شدن چیزی، نشانی از پنهان بودن آن نباشد هرگونه سخن گفتن از پیدا شدن بدون معنی خواهد بود. به عبارت دیگر می توان گفت پیدا و پنهان یا ظاهر و باطن یک شیء دو مرحله از هستی همان شیء است که می شوند به این ترتیب می توان گفت در میان اقسام گوناگون تقابل های شناخته شده، تقابل میان ظاهر و باطن یا آنچه درونی و بیرونی خوانده می شود از اهمیت ویژه برخوردار است و از ژرفای امور و عمق هستی خبر می دهد وقتی از باطن بودن یک امر و پنهان بودن آن سخن گفته می شود منظور این است که آن امر در معرض رویت و ادراک قرار نگرفته و آگاهی انسان در دریافت روشن و آشکار آن ناتوان است. هر آنچه فهم انسان به آن می رسد نه تنها پنهان نیست بلکه معاصر انسان نیز بشمار می آید. آنچه شناخته می شود پنهان نیست. عنوان مطلق بودن نیز بر آن اطلاق نمی گردد، چون که مطلق بود و نمود پیدا و پنهان را شامل می گردد. در این صورت آنچه فقط پیداست و نمود شناخته می شود مطلق نیست و البته آنچه فقط ناپیداست و بود بدون نمود خوانده می شود نیز مطلق بشمار نمی آید. در این صورت می توان گفت هستی مطلق نمود دارد و نمود هستی بودن آن را نشان می دهد و در نتیجه چیزی از آنچه مطلق است نمی تواند بیرون باشد. زیبایی نیز نمودی از کمال مطلق است که در ادراک حسی بظهور می رسد و موجب انبساط و خرسندی می گردد. انعکاس وحدت در آینه کثرت در واقع نوعی ظهور یگانگی است که زیبایی را جلوه گر می سازد و در این زیبایی، والایی و شکوه نیز معنی پیدا می کند. والایی در کنار موجودات دیگر قرار نمی گیرد و هم ردیف آن ها بشمار نمی آید بلکه همواره از هر موجودی در هر مرتبه و مقام که باشد برتر و بالاتر است. یک سخنی هر اندازه ساده و بدون پیرایه باشد آنگاه که معنی بزرگ و با شکوهی را در درون خود داشته باشد والا خواهد بود. نمودن بزرگ در آینه کوچک امکان پذیر است. اگرچه

اگر بزرگ ترین در کوچک ترین نمود پیدا نمی کرد انفصال بجای اتصال می نشست و گسیختگی پیوستگی را از میان بر می داشت. بزرگ ترین موجود از آنچه کوچک ترین موجود بشمار می آید منفصل و جدا نیست زیرا اگر در میان بزرگ ترین موجود و کوچک ترین موجود انفصال و جدایی تحقق داشته باشد هر کدام بواسطه دیگری محدود می شوند و آنچه بزرگ ترین بشمار می آید اگر محدود بوده باشد دیگر بزرگ ترین نخواهد بود. ادراک والایی از یک امر در انسان گونه ای از ادراک است که معقول محض نیست و محسوس صرف نیز بشمار نمی آید. احساس والایی که یک ادراک ویژه شناخته می شود و کمتر برای انسان پیش می آید. تنها هنگامی تحقق پیدا می کند که توانایی خیال پایان می پذیرد و دست بسوی حکم عقل دراز می کند. قدرت خیال شگفت انگیز است و صحنه گستردگی و مجاری نفوذ آن حیرت آور و خیره کننده شناخته می شود. شاعر عارف به همین گستردگی و توانایی آن اشاره کرده آنجا که می گوید:

« گفتم که بر خیالش راه نظر ببندم گفتا که شب رو است آن از راه دیگر آید»

نیروی خیال با همه قدرت و گسترشی که داراست و شاعر عارف ما نیز در این بیت به آن اشاره کرده است. در جایی ناتوان می ماند و دست نیازمندی بسوی عقل دراز می کند. اینجا همان موردی است که احساس والایی از رویت یک امر به انسان دست می دهد تفاوت میان ادراک والایی و آنچه ادراک زیبایی خوانده می شود در همین نکته نهفته است. در ادراک زیبایی صورت ها و هر گونه نقش و شکلی که در جهان وارد دارد، خیال انسان خرسند است و با مشکل روبرو نمی گردد ولی در برخی از انواع زیبایی ها شکل و شمایل آن بگونه ای جلوه گر می گردد که خیال به ناتوانی خود پی می برد و در نوعی از حیرت فرو می رود به این ترتیب می توان گفت احساس والایی ادراک خیالی را از ادراک خوش بیدار می کند و به تکاپو و جستجو وادار می سازد. بسیاری از فلاسفه مسلمان از عقل فعال سخن گفته اند و درباره آن بحث و بررسی پرداخته اند اما این بزرگان از خیال فعال کمتر سخن به میان آورده اند و به جستجوگری آن اشاره نکرده اند در حالی که همان نیز فعال است و می کوشد به درک معنی والایی دست یابد. البته فعال بودن عقل در بخشش و افاضه بظهور می رسد ولی فعل نمودن عقل خیال در جستجو و رسیدن به معنی والایی تحقق می پذیرد. والایی از درک معانی معقول در محسوس پیدا می شود و خیال نقش واسطه میان امر معقول و موجود محسوس را ایفا می کند. فرا رفتن از محسوس و رسیدن به معقول بدون عبور از مرحله ادراک خیالی امکان پذیر نیست انسان نیز بحکم این که می تواند از آنچه محسوس است با عبور از مرحله خیال به معانی معقول دست یابد از ادراک امور والا برخوردار می گردد بنابراین موجودی که به عالم عقل با عبور از طریق خیال راه نداشته باشد از ادراک آنچه والا خوانده می شود بی نصیب است. به هر صورت ادراک زیبایی و احساس والایی در امور با این که از یک منبع ناشی می شوند و نزدیکت شناخته می شوند با یکدیگر تفاوت دارند. احساس والایی در یک امر، مخصوص به انسان است و موجود است دیگر این جهان حتی در جذب زیبایی واقع شوند از درک والا بودن آنچه والا بشمار می آید بهره ای ندارند. در جهان والایی و زیبایی فراوان است و هنرمندان و والایی ها و زیبایی ها را به خوبی نشان می دهند. هنر خود یک خصلت والای انسانی شناخته می شود و بحکم والا بودن به امور بالا گرایش دارد. فهم و آگاهی انسان قوانین کلی طبیعت را ادراک می کند ولی در چهارچوب خشک این قوانین محبوس نمی گردد. اسرار باطنی ترین قله از کوه های جهان در یک اثر هنری کوچک به خوبی قابل مشاهده است. امواج خروشان ترین اقیانوس عالم و هر گونه زیبایی که در بزرگ ترین طوفان های تاریخی بظهور رسیده است در آثار هنری به روشنی انعکاس پیدا می کنند تقدیس تنزیه اسرار امر مقدس امری است که از آنچه مادی و عنصری شناخته می شود بر کنار باشد ولی در یک اثر هنری که مواد و مصالح آن را اشیاء مادی تشکیل می دهند یک امر مقدس انعکاس می یابد بظهور می رسد. مساجد و معابر بزرگ جهان در شرق و غرب عالم به ویژه برخی از آن ها که ما در اینجا به ذکر آن ها نمی پردازیم شاهی صادق برای اثبات این مدعا شناخته می شوند. کمتر کسی یافت می شود که به مساجد بزرگ و زیبای شهر اصفهان مانند مسجد شیخ لطف اله و مسجد سید و امام وارد شود و تحت تأثیر والا بودن و زیبایی حیرت انگیز آن ها قرار نگیرد. میدان نقش جهان این شهر شگفت انگیز از چنان روشنائی و درخشش برخوردار است که تو گویی دریچه ای از آن به عالم نور گشوده شده است.

عالی قاپو و سبک معماری آن نمونه ای از رفعت عالم معانی و درجات متعالی انسان کامل در سیر صعودی او شناخته می شود. زیبایی های سبک و اسلوب معماری در آثار تاریخی شهر اصفهان ذهن اشخاص با ذوق را آرامش می بخشد ولی از سوی دیگر والا بودن آنچه به چشم می آید نوعی تحرک و جنبش و جستجو را در اشخاص ایجاد می کند که این نوع از جنبش و جستجو اگرچه با آرامش انسان سازگاری ندارد اما تعالی بخش و خرسند کننده شناخته می شود. بازار بزرگ و طویل اصفهان از یک سو تا میدان نقش جهان امتداد پیدا می کند و تقابل زیبای تضاد را آشکار می سازد. زیرا هر اندازه آن میدان شفاف و روشن گسترده است بازار باریک و رمز آلود و دراز است و البته در این اوصاف می توان به سر سوداگری و داد و ستد و رمز تجارت و تحصیل معاش پی برد. نکته جالب توجه این است که در امتداد همین بازار دراز چندین مدرسه ساخته شده است که طلاب علوم دینی و معارف اسلامی در آن ها به تحصیل و کسب کمال می پردازند. در این چند مدرسه که مدرسه صدر و جده بزرگ و جده کوچک و ملا عبدالله و کاسه گران و به ویژه مدرسه نیم آورد در زمره آن ها قرار می گیرند بزرگانی درس خوانده و به مرحله کمال رسیده اند که شرح زندگی و آثار علمی و فلسفی و خدمت هایی که جامعه بشری کرده اند نیازمند تألیف چندین مجلد کتاب خواهد بود. بسیاری از حکمایی که حوزه حکمی و فلسفی اصفهان را رونق بخشیدند در مدرسه صدر و نیم آورد تحصیل کرده اند.

آخوند کاشی و میرزا جهانگیرخان قشقایی که در حرم میرزا ارباب خلف آن ها بود و به سبک و اسلوب آن بزرگان زندگی می کرد، در مدرسه صدر به تدریس اشتغال داشته اند. مثل از این بزرگان به دوره ای در اصفهان می توان اشاره کرد که فلاسفه و حکمایی مانند ملاعلی نوری و میرزا اسماعیل واحد العین و قاضی میرزا حسن زینوی و بسیاری از اندیشمندان ژرف نگرد دیگر به کار تدریس و تحقیق اشتغال داشتند. همین گروه از حکما و فلاسفه اصفهان بودند که به نشر اندیشه های صدرالمتألهین پرداختند و آثار این حکیم الهی را از زیر غبار فراموشی بیرون آوردند. برخی از همین آراخواهان حوزه فلسفی اصفهان به تهران رفتند و در آن جا به کار تدریس و اشاعه اندیشه های حکمی ادامه دادند. حکیم جلور و میرزا میرزا مهدی آشتیانی از نمایندگان مکتب فلسفی تهران شناخته می شوند که البته مکتب فلسفی تهران دنباله مکتب فلسفی اصفهان بوده و سردمداران آن ها از شهر اصفهان به تهران مهاجرت کرده اند. علاوه بر این که بسیاری از حکما و فلاسفه معروف در شهر اصفهان به گسترش اندیشه های حکمی و فلسفی پرداختند و در تقویت امور عقلی کام های بزرگی برداشتند. بسیاری از فقها و محدثان بزرگ نیز در این شهر به تحقیق و تدریس پرداختند و آثار فقهی برجسته ای بوجود آوردند. بحارالانوار مرحوم مجلسی که یکی از مبسوط ترین کتب احادیث شیعه شناخته می شود در این شهر به رشته نگارش و تألیف درآمده است و مدفن آن مرحوم نیز در همین شهر و تا هم اکنون مورد توجه مردم بوده و زیارتگاه آن ها بشمار می آید.

شاید در کشور ایران بزرگ کمتر شهری وجود داشته باشد که به اندازه شهر اصفهان مدرسه علم دینی برای طلاب علوم اسلامی ساخته شده باشد. در سابق به برخی از این مدرسه ها و جایگاه آن ها اشاره کردیم و یادآور شدیم که بسیاری از حکما و فقها و محدثان بزرگ جهان اسلام در همین مدرسه ها تحصیل کردند و به مقام شامخ حکمی و علمی دست یافتند. مدرسه معروف چهارباغ یکی از مدرسه های علوم دینی اصفهان است که سبک معماری و اسلوب ساختمانی آن زیبا و خاصی دارد و برای کسی که به تماشای آن می پردازد آرامش می آورد. زیبایی این مدرسه بگونه ای است که یکی از سلاطین عصر صفوی مجذوب آن شده بود و در آن جا برای خود حجره ای انتخاب کرده بود. از میان این مدرسه نهری بزرگ می گذرد که پرآب بودن آن بر زیبایی مدرسه می افزاید. این مدرسه در خیابان چهارباغ واقع شده و خیابان چهارباغ از جمله زیباترین خیابان های اصفهان است. اساسا باغ و فهم معنی باغ نشان آگاهی و فرهنگ و تمدن است انسان بیابان گرد که در جایی استقرار پیدا نکرده است با معنی باغ و آنچه از آثار باغ شناخته می شود آشنایی ندارد.

بهشت که رسیدن به آن از آرزوهای انسان مؤمن است با در برداشتن باغ و به عنوان حدائق مطرح شده است. یکی از علمای بزرگ شیعه بهترین کتاب دینی خود را حدائق خوانده و این عالم بزرگ نیز به عنوان صاحب حدائق شناخته می شود. حدیقه در لغت عربی به معنی باغ است و شاعر عارف حکیم سنایی یکی از آثار خود را حدیقه یا حدائق خوانده است که البته حدائق جمع حدیقه است و اگر باغ زیباست باغ ها از زیبایی مضاعف حکایت می کنند.

چهارباغ اصفهان نیز جمع چهار زیبایی است و حدایقی را نشان می دهد که از اوصاف بهشت شناخته می شوند. هشت بهشت نیز جای دیگری در این شهر است که اگر برای هر یک از باغ های چهارباغ دو درب داشته باشیم، طبعاً از هشت درب بهشت وارد خواهیم شد زیبایی های این شهر بیش از آن است که بتوان در این چند سطر به بیان آورد و زیباتر از آنچه در جهان خارجی وجود دارد زیبایی ذهن و اندیشه مردم این شهر تاریخی است که در اثر حسن سلیقه و استعداد خداداد به مناسبت میان اسم و مسمی توجه داشته اند و به انتخاب نام های نیکو برای جای این شهر مبادرت کرده اند، نکته جالب توجه این است که نه تنها نام هایی که برای محله ها و خیابان های این شهر انتخاب شده نیکو و زیباست، بلکه حتی نام های روستاهایی که پیرامون این شهر واقع شده اند نیز از زیبایی ویژه برخوردارند. در منطقه لنجان که خود یک کلمه رمزآلودی شناخته می شود با دو محل به بنام کلوشاد و باغ ابریشم روبرو می شویم که از زیبایی خاص برخوردارند. در سمت دیگر این شهر با نام هایی مانند کوشک، کرسنگ، خوزان، پریشان، ورنوس، وادران و آذران روبرو می شویم که افزون بر زیبایی از معانی ژرف حکایت می کنند. آذران که از آذر ساخته شده است از آتش و روشنائی حکایت می کند و در نزدیکی کوهی قرار گرفته که آتشگاه خوانده می شود. کشف آتش طلیعه تمدن بشری بوده و نور و روشنائی به ارمغان آورده است. در سمت دیگر این شهر روستاهای دیگری وجود دارند که آن ها نیز افزون بر زیبایی و حاصل خیزی فراوانی که در آن ها دیده می شود، از اسم های با مسمی برخوردار شده اند. محلی که خوراسکان خوانده می شود به درستی اسمی با مسمی دارد. زیرا موقعیت جغرافیایی این محل بگونه ای است که خراسیدن خورشید در آن آشکار است و مردم از طلوع شمس و تابش آفتاب همواره بهره مند می شوند. آنچه درباره خراسکان گفته شد در مورد استان بزرگ خراسان نیز صادق است زیرا این استان که در مشرق ایران واقع شده است، بیش از هر جای دیگر خراسیدن خورشید را آشکار می سازد. اگر بخواهیم درباره وجه تسمیه و سر نام گذاشتن مکان ها و روستاهای اصفهان سخن بگوییم، بحث به درازا کشیده می شود ولی وقتی از جایی به نام چهلستون در این شهر سخن گفته می شود نمی توان به سادگی از روی آن گذشت و در سر عدد چهل و رمزهایی که در این شماره مخصوص نهفته است بیاندیشد.

درباره اسرار این عدد مبارک کتاب ها نوشته شده است که ما اکنون در اینجا به ذکر آن ها نمی پردازیم. درباره رمزآلود بودن اسم هایی که برای مکان های شهر اصفهان و روستاهای پیرامون آن و معانی ژرفی که در آن ها نهفته است سخن بسیار می توان گفت، چگونه می توان به ساختمان ساده منارجنبان این شهر نگریست و از خصلت هایی که در این ساختمان ساده وجود دارد غافل بود. عارف شاعر حضرت حافظ از شهر پرکرشمه شیراز به میان آورده است، ولی کرشمه های شهر اصفهان به هیچ وجه کمتر از کرشمه شهر شیراز نیست اگر شاعر با ذوق ما می گوید:

«خوشا شیراز و وضع بی مثالش ♦ خداوندا نکه دار از زوالش»

چرا ما برای حفظ شهر اصفهان به درگاه پروردگار نیایش نکنیم. شهر اصفهان هم از جهات سته و شش جهتی که حافظ به آن اشاره می کنند برخوردار است و هم چهارسو دارد و محله ای در آن وجود ندارد که چهارسو خوانده می شود. جسم به حکم این که همیشه دارای سه بعد طول و عرض و عمق است و البته هر بعدی نیز دو طرف دارد شش گانه مطرح می شود. حافظ در شعر خود از خوابان که از شش جهت به چشم می آیند سخن می گوید و البته معلوم است که از خوابان ریا رخ و پری رو در شش جهت حرکت نمی کنند. بنابراین وقتی این شاعر بزرگ می گوید: «شهری است پر کرشمه و خوابان ز شش جهت» به زیبایی جامع و فراگیر در شهر اشاره می کند و همه چیز آن شهر را قدم به قدم و بالا و پایین زیبا می بیند. کسانی گفته اند چون حافظ به سفر نرفته و شهرهای دیگر را ندیده است مجذوب زیبایی شیراز شده است، ما درباره صحت و سقم این سخن داوری نمی کنیم زیرا بطور قطع نمی دانیم که حافظ اهل سفر نبوده است ولی راقم این سطور که بسیاری از شهرهای جهان را دیده و در شهر اصفهان نیز زندگی کرده است، ادعا نمی کند که این شهر زیباترین شهر در جهان بشمار می آید ولی به آسانی می گوید که اصفهان یکی از شهرهای زیبای جهان شناخته می شود. اگر شهر قاهره مصر در اثر رود نیل زیبایی پیدا می کند و شهر پاریس فرانسه با داشتن رود سن به خود می بالد، شهر اصفهان دارای زاینده رود است که خداوند این رود را همواره زاینده نگاه دارد ((آمین یا رب العالمین)).

پل های بزرگی که بر روی این رودخانه کشیده شده بر زیبایی و شکوه شهر افزوده است و کمتر کسی است که به مشاهده پل خواجو یا پل چهارباغ و پل های دیگر بر روی این رودخانه بپردازد و تحت تأثیر جاذبه های عظیم و پر رمز و راز آن ها قرار نگیرد. در ضرب المثل معروف و مشهوری که از روزگار قدیم به یادگار مانده و هنوز نیز معنی و محتوای آن معتبر است گفته می شود ((اصفهان نصف جهان)) این ضرب المثل بیهوده و بدون جهت نبوده و کسانی که آن را بوجود آورده اند از آگاهی و هوشیاری برخوردار بوده اند. این شهر سال های متمادی پایتخت و مرکز ایران بوده و هنوز نیز از این شایستگی برخوردار است. اصفهان افزون بر والایی و زیبایی که در جای جای آن دیده می شود یک شهر فرهنگی است که ادبا و شعرای بزرگی در آن بظهور رسیده اند. کمال اسماعیل که در عالم شعر خلاق المعانی خوانده می شود در همین شهر زندگی کرده و آثار فاخر خود را بوجود آورده است. شعرای بزرگ دیگری مانند صائب و هاتف نیز به همین شهر تعلق دارند. هنرمندان بزرگ معاصر در همه اقسام هنر و از جمله در نوازندگی مانند حسن کسایی و جیل شهنواز نیز در این شهر بظهور رسیده اند در تاریخ تحول شعر فارسی در دوره های مختلف از سبک های متعدد و متفاوت سخن گفته می شود که یکی از آن سبک ها سبک اصفهان است. در این سبک ویژگی هایی دیده می شود که با ژرف نگری مردم این سامان مناسبت دارد و به همین جهت غیر از سبک عراقی و سبک خراسانی شناخته می شود. اصفهان همواره در تاریخ یک شهر فرهنگی بوده و امروز نیز خصلت فرهنگی بودن خود را از دست نداده است. شهر اصفهان در ایران همانند شهر آتن در یونان است بسیاری از فلاسفه معروف یونانی که در جهان شناخته شده اند، در شهر آتن آثار خود را بوجود آورده اند. آتن شهر فلسفه بود و ارسطو و افلاطون اصفهان شهری است که در آن فقیه، فیلسوف، متکلم، عارف، محدث و ادیب پرورش پیدا کرده است. تخته فولاد که گورستان سابق اصفهان است، بزرگانی را دربر گرفته است که کمتر گورستانی در جهان شبیه و همانند آن وجود دارد. بسیاری از سالکان طریق حق و اولیا خالص خداوند در آن ها دفن شده اند و زیارت قبور آن ها موجب بیداری و هوشیاری و پیدایش آگاهی خواهد بود. پروردگارا کشور ایران و شهر فرهنگی اصفهان را از همه آفت ها مصون و محفوظ بدار.

آمین

غلامحسین ابراهیمی دینانی
اول دی ماه ۱۳۹۴